

قیام یعقوب خان ذوالقدر

(۹۹۸-۹۹۶ ه. ق.)

ماشاء الله فرهادی
دبیر تاریخ - پلدختر

اشاره

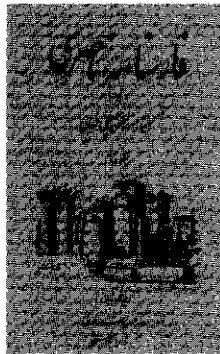
می بردند. یعقوب خان میرزا که آن قدر بی سامان و سرانجام بود که ایام جهانبانی پادشاه فریدون مسندشاه سلطان محمد در یساق خراسان در موبک ظفر قران بود و خود خدمت اسب خود می کرد... [افوشته ای، ۱۳۷۳: ۳۴۳]. تأثیر این دوره ی تحقیرآمیز در عملکرد خشونت آمیز وی پس از دستیابی به حکومت فارس، به خوبی نمایان است. در اواخر پادشاهی شاه محمد خدابنده (۹۹۶-۹۸۵) گروهی از ذوالقدرهای فارس به رهبری مهدی قلی خان، در سال ۹۹۴ با اخراج و قتل علی خان ذوالقدر، حاکم فارس، به مخالفت با شاه محمد خدابنده برخاستند و تعدادی از آن ها برای اعلام حمایت از پادشاهی عباس میرزا به خراسان رفتند. عباس میرزا به توصیه ی مرشد قلی خان استاجلو، فرمان حکومت فارس را برای مهدی قلی خان ذوالقدر فرستاد. یعقوب بیگ ذوالقدر از جمله ی افرادی بود که به هواخواهی عباس میرزا به خراسان رفت [ترکمان، ۱۳۵۰: ۲۸۴].

به همین دلیل پس از جلوس شاه عباس (۹۹۶)، یعقوب بیگ مورد توجه و عنایت خاص قرار گرفت. در اوایل جلوس شاه عباس، گروهی از سران قزلباش به بهانه ی اعتراض به تسلط و دخالت همه جانبه ی مرشد قلی خان استاجلو، در دربار شورش ایجاد کردند. شاه عباس در آن هنگام با حمایت از مرشد قلی خان، شورش را سرکوب کرد. بیش تر امیران شورش کشته و دستگیر شدند و معدودی نیز فرار کردند. مهدی قلی خان ذوالقدر، حاکم فارس و از جمله امیران شورش دستگیر شده بود که شاه عباس، یعقوب بیگ ذوالقدر را مأمور کشتن وی کرده بود. یعقوب بیگ پس از کشتن مهدی قلی خان، رسماً به دریافت لقب «خانی» و «فرمان» حکومت فارس سرفراز شد. بدین ترتیب در سال ۹۹۶ به آرزوی دیرینه ی دستیابی به حکومت فارس رسید.

شاه عباس پس از جلوس به تخت سلطنت (۹۹۶ ق.)، برای ساماندهی اوضاع کشور «راهبرد اصلاحات تمرکزگرایانه» را در پیش گرفت. در واکنش به این اصلاحات که هدف آن برقراری «نظم نوین عباسی» و برانداختن «وضع ملوک الطوائفی» بود، برخی عناصر گریز از مرکز همچون «سران قزلباش» و «خاندان های محلی»، به مخالفت و مقاومت برخاستند. این مخالفت ها و مقاومت ها در اوایل پادشاهی شاه عباس، به صورت «قیام های پراکنده» مشکلات زیادی برای او ایجاد کرد. یعقوب خان ذوالقدر، از هواداران و متحدان سابق شاه عباس، پس از دستیابی به حکومت فارس، نخستین قیام علیه شاه عباس را به وجود آورد. در مقاله ی حاضر با تکیه بر منابع اصلی، علل، جریان و نتیجه ی این قیام بررسی شده است. در ضمن بر خود لازم می دانم، از راهنمایی های علمی و معنوی استاد عزیز و مجرب، دکتر عطاءالله حسینی تقدیر و تشکر کنم.

چگونگی دستیابی یعقوب خان به حکومت فارس (۹۹۶ ق.)

یعقوب خان، پسر ابراهیم خان و نوه ی الیاس بیگ ذوالقدر بود. الیاس بیگ اولین حاکم منصوب شاه اسماعیل بر ایالت فارس پس از فتح این ایالت در سال ۹۰۹ بود. ابراهیم خان هم به فرمان شاه تهماسب، مدت زیادی از سال ۹۴۶ تا هنگام عزل در ۹۶۳ حاکم فارس بود. یعقوب بیگ یکی از پسران ابراهیم خان بود که پس از عزل پدر نتوانست مقام و منصب شایسته ای به دست آورد. مؤلف «نقاوة الآثار» با اشاره به این دوره می نویسد: «اولاد امجدش منکوب و مخدول در زاویه ی خمول و بادیه ی افول، پریشان و مضطر به سر



این سابقه‌ی طولانی حکومت قبیله‌ای ذوالقدرها بر فارس، از نظر یعقوب خان نوعی مشروعیت برای توسعه‌ی قدرت و قلمروی محلی خود محسوب می‌شد. او اگرچه پس از انتصاب به حکومت فارس به ظاهر اظهار اطاعت می‌کرد، اما با تکیه بر منصب حکومت فارس، ریاست ایل ذوالقدر و داشتن نیروی قبیله‌ای، برای توسعه‌ی قدرت و قلمروی خود اقداماتی را انجام داد که در این جا بررسی شده‌اند. همگی این موارد نشانگر تمایلات گریز از مرکز وی و بی‌اعتنایی او به حکومت مرکزی و مخالفت با راهبرد تمرکزگرایانه‌ی شاه عباس بودند. ملا جلال‌الدین یزدی در مورد اقدامات یعقوب خان می‌نویسد: «چون مخالفت و سرکشی یعقوب خان از افعال و اعمال و اقوال به تواتر رسید و به قول دوستان عمل نکرد، کفران نعمت نموده، یاغی شد... پیوسته خاطر اشرف به دفع و رفع او متعلق بود...» [یزدی، ۱۳۶۶: ۸۸].

مؤلف نفاوة‌الانار هم می‌نویسد: «یعقوب خان... بعد از وصول به بلده‌ی شیراز که دارالملک آن ولایت است، بر مسند استیلا و استقلال متمکن شده، در اندک زمانی تمامی معموره‌ی آن بلاد و دیار از حوالی اصفهان تا نواحی لار را به تحت تصرف درآورد...» [افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۳۴۳]. اسکندربیک ترکمان هم می‌نویسد: «القصة، تخلف از فرمان پادشاهی کرده، گاهی خیال استقلال می‌نمود...» [ترکمان، ۱۳۵۰: ۳۸۴]. منابع صفوی از اقدامات یعقوب خان به عنوان سرکشی، طغیان، عصیان، کفران نعمت، تمرد، تخلف از فرمان پادشاهی، و خیال استقلال یاد کرده و وی را حاکم مطلق العنان و یاغی نامیده‌اند. [ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۲۵، ۴۳۲ و ۴۳۵، یزدی، ۱۳۶۶: ۸۸؛ و افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۳۴۳، ۳۴۴ و ۳۴۶]. با عنایت به این مطالب به نظر می‌رسد، هدف یعقوب خان از اقدامات خود، ایجاد حکومت و دولتی مستقل در فارس و نواحی اطراف آن بوده است. اقدامات یعقوب خان، حاکمیت دولت مرکزی را در فارس و نواحی اطراف آن متزلزل کرده بود. از آن جا که در نظم نوین عباسی وجود هر نوع قدرتی خارج از اراده‌ی شاه و دولت مرکزی قابل تحمل نبود، برخورد شاه عباس با یعقوب خان گریزناپذیر بود. این برخورد به نوعی مقاومت تمایلات گریز از مرکز یکی از ملوک الطوائف، در برابر اندیشه‌های تمرکزگرایانه‌ی شاه عباس بود.

تصرف یزد و کرمان و توسعه‌ی قلمرو

یعقوب خان پس از سرکوب شورش حمزه‌بیک ذوالقدر، درصدد انتقام‌گیری از بیکتاش خان و جلوگیری از دخالت وی در امور فارس برآمد. وی ابتدا برای متزلزل کردن موقعیت بیکتاش خان، عباس سلطان، عموی وی را به عنوان حاکم به کرمان فرستاد و از افشارهای کرمان خواست که تابع فرمان عباس سلطان باشند. زیرا شاه عباس، بیکتاش خان را به دلیل نافرمانی و خودسری از حکومت

یعقوب خان پس از انتصاب به حکومت فارس، به دستور شاه عباس مشغول گردآوری سپاه برای پیوستن به اردوی شاهی در حمله به خراسان و جنگ با ازبکان شد. هنگام گردآوری سپاه، با مخالفت و کارشکنی برخی از امیران ذوالقدر چون حمزه‌بیک مواجه شد. او پس از مطیع کردن مخالفان در «چمن بسطام» خراسان، به اردوی شاهی پیوست و از طرف شاه عباس به دریافت خلعت فاخر و اسب و زین و کمر مرصع سرفراز شد و شمه‌ای از نافرمانی برخی از امیران ذوالقدر را به عرض شاه رسانید. شاه عباس

هم حکم داد: «هر کس که سر از اطاعت تو بیچند، سرش را بریده، به جهت ما فرست تا عبرت دیگران شود» [یزدی، ۱۳۶۶: ۶۷]. برخورد خوب و حمایت علنی شاه عباس از یعقوب خان، بر نگرانی و حسادت مخالفان وی افزود. در این هنگام، گروهی از ذوالقدرها به رهبری حمزه‌بیک، از اردوی شاهی به جانب فارس فرار کردند. یعقوب خان به دلیل نگرانی از فرار این گروه، با اجازة‌ی شاه عباس درصدد بازگشت به شیراز برآمد.

حمزه‌بیک و یارانش در یزد با بیکتاش خان افشار، حاکم خودسر کرمان و یزد، علیه یعقوب خان متحد شدند. هدف بیکتاش از این اتحاد با مخالفان یعقوب خان، نفوذ یافتن در فارس و ضمیمه کردن آن به قلمروی خود بود. یعقوب خان در حوالی یزد به اتحاد آنان پی برد. بنابراین، با خودداری از پذیرش پیشنهاد ضیافت و مهمانی بیکتاش خان افشار که قصد دستگیری وی را داشت، به شیراز رفت [پیشین؛ و میرهاشم محدث، ۱۳۶۱: ۵۳]. بیکتاش خان برای متزلزل کردن موقعیت یعقوب خان، حمزه‌بیک را با عده‌ای از جنگجویان افشار به عنوان حاکم به فارس فرستاد. یعقوب خان پس از آگاهی از این موضوع، با سپاهی چهار هزار نفری برای نبرد با حمزه‌بیک آماده شد. در نبردهایی که میان دو سپاه در شولستان اتفاق افتاد، سپاهیان حمزه‌بیک شکست خوردند، عده‌ای از آنان کشته و مابقی دستگیر و پراکنده شدند و حمزه‌بیک به کهگیلویه فرار کرد. یعقوب خان سرانجام حسن خان افشار، حاکم کهگیلویه را با تهدید وادار به تحویل دادن حمزه‌بیک کرد. حمزه‌بیک اندکی پس از رسیدن به شیراز، به دستور یعقوب خان به طرز فجیعی کشته شد. بدین ترتیب، یعقوب خان پس از سرکوب حمزه‌بیک و دیگر مخالفان، در اندک زمانی با تسلط بر اوضاع فارس، موقعیت سیاسی خود را تثبیت و تحکیم کرد.

مقدمات قیام یعقوب خان

حکومت فارس از هنگام فتح آن توسط شاه اسماعیل (۹۰۹) تا اوایل پادشاهی شاه عباس (۱۰۰۳)، به امیران ذوالقدر اختصاص داشت. بنابراین، به قول برخی مورخان، حدود یک قرن ایالت فارس به صورت تیول و مقر طایفه‌ی ذوالقدر درآمد بود [غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶۸؛ و نویدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۲].

بیگناش خان در عرض ۲۰ سال جمع کرده بود، تصرف و تصاحب کرد. یعقوب خان پس از تعیین حکام ایالات یزد و کرمان و با کسب آگاهی از حرکت شاه عباس به جانب اصفهان، مصمم شد خیلی سریع به شیراز برگردد. به قول ملاجلال الدین یزدی، یعقوب خان در اوایل ربیع الثانی ۹۹۸ به شیراز وارد شد. [یزدی، ۱۳۶۶: ۸۵].

شاه عباس از اقدام یعقوب خان در سرکوب و قتل بیگناش خان شادمان شد. زیرا بدین ترتیب، خیال پادشاه صفوی از بابت خودسری های بیگناش خان آسوده شد. اما توسعه ی قدرت و قلمروی یعقوب خان و دیگر اقدامات خودسرانه ی وی، بیش از پیش رنجش خاطر شاه عباس را پدید آورد. زیرا در حالی که شاه عباس درصدد ایجاد حکومت متمرکز و برانداختن ملوک الطوائفی بود، اقدام توسعه طلبانه ی یعقوب خان در تسلط بر یزد و کرمان، یکی از نشانه های قیام وی علیه شاه عباس و دولت مرکزی به شمار می آمد.

بازسازی و تجهیز قلعه ی استخر

بازسازی و تجهیز قلعه ی استخر، از جمله اقدامات اولیه ی یعقوب خان در فارس بود. یعقوب خان پس از بازگشت از خراسان در سال ۹۹۷، در جریان شورش حمزه بیگ و دیگر مخالفان، بیش از پیش به فکر ساختن قلعه افتاد. برای بازسازی قلعه ی استخر که به مرور زمان خراب شده بود، تمام اهالی فارس از اعیان تا عوام را به کار گرفت. برای تأمین مصالح قلعه، حتی از تخریب مدرسه ها و مقبره ها نیز خودداری نکرد. چنان که مدرسه های «دارالصفاء» و «دارالایام» از مدرسه های معروف شیراز و از بناهای دوره ی تیموری و همچنین زاویه ی صوفیه ی خلیل و مقبره های مسلمانان در مابین جعفرآباد و مصلی را ویران کرد و مصالح سنگ های آن ها را برای ساختن قلعه به کار برد. ملاجلال الدین یزدی قطعه شعری در باب ساختن این قلعه در کتاب خود آورده است:

«در زمان ظفر نشان شاهی

که سلیمان مکانی آمده است

شاه عباس مرشد کامل

که به کشور ستانی آمده است

پیر تدبیر و نوجوان بخت است

که به تخت کیانی آمده است

شکر کز محض لطف یزدانی

ملکتش جاودانی آمده است

ساخت یعقوب خان عادل دل

آنکه بانی مبانی آمده است

تازه حصنی به گلشن شیراز

کآسمان زو نشانی آمده است

سال تاریخ این بنا از غیب

حصن یعقوب خانی آمده است» (۱۳) [همان، ص ۷۶].

کرمان عزل کرده است. این اقدام یعقوب در علم کردن یک مدعی برای بیگناش خان، پاسخی به اقدام بیگناش خان در علم کردن حمزه بیگ بود. افشارهای کرمان به تصور این که عباس سلطان با فرمان شاه عباس به کرمان آمده است و به دلیل بدزل و بخشش های فراوانش، به استقبال وی آمدند [ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۱۹]. بدین ترتیب، عباس خان با حمایت یعقوب خان به حکومت کرمان دست یافت. بیگناش خان پس از مشورت با ریش سفیدان افشار و جلب رضایت آنان از یزد به کرمان تاخت. در نبردی که میان دو گروه رخ داد، سپاه عباس خان شکست خورد و وی به قلعه کرمان پناه برد. بیگناش خان سرانجام با ارسال نامه های پی در پی و با وساطت حاتم بیگ، وزیرش، عباس خان را وادار به تسلیم کرد. بیگناش خان با وجود سوگندی که در مورد تأمین جانی عباس خان یاد کرده بود، اندکی بعد وی و پسرانش را به قتل رساند. یعقوب خان از این که بیگناش خان با شکست عباس خان بار دیگر کرمان را تصرف و افشارها را بر خود جمع کرده بود، بسیار ناراحت و نگران شد. زیرا احتمال لشکرکشی و حمله ی بیگناش خان به فارس، وجود داشت.

یعقوب خان در سال ۹۹۸، با لشکری دوازده هزار نفری به قصد سرکوب بیگناش خان از شیراز حرکت کرد و پس از هفت، هشت روز، به حوالی یزد رسید. وی در نزدیکی «ابرقو» برای یوسف خان، حاکم آن جا که از اقوام بیگناش خان بود، پیام فرستاد که «... چون از بیگناش خان خلاف دولت به ظهور می رسید، همت به دفع او مقصود است. طریق اخلاص آن است که تعصب او یماق را منظور نداشته، به معسکر این جانب ملحق گردند. چون به اتفاق دفع شر او نموده شود، حکومت کرمان به آن عزیز تعلق خواهد یافت [ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۲۲]. یوسف خان که از قدرت و شوکت بیگناش خان ناراضی بود، به نوید حکومت کرمان، با قشون و لشکر خود به یعقوب خان پیوست. یعقوب خان ذوالقدر و یوسف خان افشار، پس از اتحاد و ائتلاف، به جانب یزد حرکت کردند.

سپاه یعقوب خان ذوالقدر و بیگناش خان در صحرای «چم تخت» در چهار فرسخی یزد در مقابل هم صف آراییی کردند. در نبرد سختی که میان دو سپاه رخ داد، بیگناش خان و سپاهش شکست خوردند. بیگناش خان پس از شکست برای مشورت در مورد فرار به کرمان یا ماندن در یزد و مقابله با یعقوب خان، به خانه ی میرمیران - پدر زنش - رفت. میرمیران پس از دریافت پیام تهدیدآمیزی از یعقوب خان و به دلیل هراس از وی، حاضر به همکاری با بیگناش خان نشد.

بیگناش خان پس از ناامیدی از مشورت با میرمیران، هنگام تلاش برای فرار از درگیری با افراد یعقوب خان، مجروح شد. افراد یعقوب خان پس از کشتن بیگناش خان سرش را نزد وی فرستادند. پس از این، سپاهیان ذوالقدر با یورش به شهر یزد شروع به غارت و تاراج اموال اهالی آن کردند. مردم یزد دو، سه روز گرفتار انواع رنج و تشویش و آشوب و غارت بودند. یعقوب خان تمام اموال و اسبابی را که

یعقوب خان پس از ساختن این قلعه و سرکوب مخالفان و تصرف اموال آنان، خود را حاکم مطلق العنان فارس تصور می کرد. او هر سال مقدار بسیار زیادی از نقود طلا و نقره و اجناس و اسباب نفیس و ابزارآلات و ادوات جنگی خود را برای ذخیره در قلعه‌ی استخر انبار می کرد.

تشکیل و تجهیز سپاه

یکی از مهم ترین اختیارات حکام ولایات در دوره‌ی صفوی، فرماندهی قوای نظامی آن ایالات بود. به طوری که اعطای قدرت فرماندهی (امارت)، همواره بر اعطای حکومت مقدم بود. به همین دلیل، در اغلب منابع این دوره به جای حکومت، از امارت این یا آن ایالت سخن گفته شده است [رهبرین، ۱۳۴۹: ۶۸]. درضمن، تا

این زمان همچنان بخشی از ارتش صفوی را قوای محلی تشکیل می داد که حکام ایالات و ولایات به خرج خود تهیه و نگاهداری می کردند [تاجبخش، ۱۳۷۲: ۴۱۲]. اولین مأموریت یعقوب خان پس از انتصاب به حکومت فارس، جمع آوری سپاه برای پیوستن به اردوی شاهی در حمله به خراسان و جنگ با ازبکان بود. چون در فارس مخالفان زیادی پیدا کرد، بیش از پیش برای جمع آوری سپاه و جذب و جلب جنگجویان ذوالقدر و غیر ذوالقدر تلاش کرد. به نوشته‌ی مرحوم نصرالله فلسفی، یعقوب خان توانست ۲۰ هزار سوار و پیاده‌ی جنگ آزموده

گرد آورد [فلسفی، ۱۳۴۵: ۱۲۶]. اشاره‌ی قاضی احمد قمی که می نویسد: «... از او باش و اجلاف هر اویماق و غلامان جمعی کثیر بر سر خود جمع کرد» [قمی، ۱۹۶۴: ۶۶]، حکایت از تلاش یعقوب خان برای به خدمت گرفتن جنگجویان و تشکیل سپاه دارد. موفقیت یعقوب خان در تشکیل سپاه چنان بود که در سال ۹۹۸، با سپاهی ۱۲ هزار نفری، در عرض یک هفته از فارس به یزد تاخت و با سرکوب و قتل بیگناش خان، یزد و کرمان را تحت تصرف خود درآورد. یعقوب خان یک بار به فرستاده‌ی شاه عباس پیشنهاد داد، در صورت خودداری شاه از آمدن به فارس، سه هزار سوار و چهار هزار تومان پول نقد به درگاه اعزام و ارسال می کند. همچنین یک بار دیگر اعلام کرد، در صورت دستور شاه عباس، آماده است با پنج هزار سوار از فارس به خراسان رود. روابط خوب و حمایت علنی اولیه‌ی شاه عباس، تصرف و تصاحب اموال بسیار زیادی از مخالفان شکست خورده و مقتول، شدت عمل در سرکوب مخالفان و مدعیان منتقد و به خدمت گرفتن جنگجویان ذوالقدر و غیر ذوالقدر، از عوامل موفقیت یعقوب خان در تشکیل و گردآوری سپاهش بود. وی با تشکیل و تدارک این سپاه و با توسل به آن، درصدد تأسیس دولتی در نواحی فارس، یزد، کرمان و اصفهان بود. سپاه یعقوب خان متشکل از نیروی طوایف ذوالقدر و غیر ذوالقدر و ماجراجویان محلی بود. این قدرت

نظامی در کنار دیگر اقدامات وی، بیش از پیش باعث بدبینی شاه عباس و لشکرکشی وی به فارس شد.

انتساب خود به خاندان صفوی (نسب سازی)

یکی از اقدامات یعقوب خان ذوالقدر، تلاش و تبلیغ برای انتساب خود به فرزندی شاه تهماسب بود. این اقدام قدرت طلبی و استقلال طلبی او را به خوبی نشان می دهد. شاه تهماسب در سال ۹۴۶، با انتصاب ابراهیم خان ذوالقدر به حکومت فارس، یکی از زنان حرمسرای خود را به وی بخشید، تا به عقد خود درآورد. یعقوب خان با توجه به این موضوع می گفت: «وقتی مادرم را به ابراهیم خان ذوالقدر بخشیدند و از حرمسرا درآمد، من را از شاه در حمل داشت» [حسینی فسایی، ص ۱۲۴]. بنابراین یعقوب خان خود را نه پسر ابراهیم خان ذوالقدر، بلکه پسر شاه تهماسب می دانست. بر این اساس بارها می گفت: «مملکت فارس به ارث و استحقاق، ملک موروث من است و بعضی از خوشامدگویان تصدیق می نمودند و گاهی در هوس سلطنت افتاده و در خیال محال جنگ با پادشاه افتاده» [پیشین]. او با این نسب سازی و ادعاها می خواست، در نواحی فارس و کرمان، دولتی مستقل تأسیس و در جنوب ایران فرمانروای مطلق گردد [فلسفی، ۱۳۴۵: ۱۲۶].



قلع و قمع اعیان و امیران ذوالقدر

یعقوب خان پس از انتصاب به حکومت فارس، به محض ورود به شیراز، با توجه به اختلافات و منازعات سابق سران و طوایف ذوالقدر بر سر حکومت فارس، درصدد سرکوب و حذف مدعیان و رقیبان خود درآمد. او سعی کرد، مخالفان و مدعیان خود را به عنوان مخالفان دولت صفوی جلوه دهد، تا بهانه‌ی لازم را برای سرکوب و حذف آن‌ها داشته باشد. به قول قاضی احمد قمی: «... بعضی خیالات فاسد و اندیشه‌های باطل، مرتبه به مرتبه در خاطرش جا گرفت...» [قمی، ۱۹۷۴: ۶۶]. یکی از خیالات و اندیشه‌های یعقوب خان، از بین بردن بزرگان و بزرگ زادگان ذوالقدر بود و برای تحقق این هدف، راهی جز توسل به خشونت و قلع و قمع نداشت. وی از همان ابتدا، بزرگان ذوالقدر را که اعتبارشان از وی برای حکومت فارس بیش تر بود، به بهانه‌ی مخالفت یا احتمال مخالفت قلع و قمع و اموالشان را تصاحب کرد. یعقوب خان نه تنها ذوالقدرها، بلکه هر کسی را به گمان مخالفت می کشت و اموالشان را تصرف می کرد. او با کشتن ۲۰ یا ۲۴ نفر [پیشین؛ و حسینی فسایی، ص ۱۲۴]. از بزرگان طوایف ذوالقدر می خواست، با خاطر آسوده بر ایالت فارس فرمانروایی کند. این که ملا جلال الدین یزدی می گوید: «... چون کار بر پیکار و تشویش و آزار اعزهی فارس بود، زنود و او باش در فراغت بودند» [یزدی، ۱۳۶۶:

۷۷]؛ اشاره به اقدام یعقوب خان در قلع و قمع بزرگان ذوالقدر و غیر ذوالقدر فارس و تصرف اموال آنان دارد. ملا جلال منجم، افراد زیادی را نام می‌برد که توسط یعقوب خان در جریان شورش حمزه بیگ کشته شدند [همان، ص ۸۴ - ۸۰]. سیاست یعقوب خان در قلع و قمع اعیان و بزرگان ذوالقدر و غیر ذوالقدر فارس، بدون اجازه‌ی شاه عباس و توأم با انگیزه‌های خاص سیاسی و شخصی خود و به همین دلیل، مدام از مؤاخذه‌ی شاه عباس در این مورد هراس داشت.

عزل و نصب خودسرانه حاکمان فارس و نواحی اطراف

یعقوب خان هر کدام از حاکمان فارس را که حاضر به اطاعت نبودند، از مقام خود عزل و کس دیگری به جای او منصوب می‌کرد. از جمله در سال ۹۹۷، منتشاخان استاجلو را از حکومت «دارابگرد» عزل و به جای او محمد قلی خان پرناک را منصوب کرد. همچنین، شاهرودی خلیفه‌ی «شاملو» را از حکومت «ایگ» (ایچ) و «نیریز» عزل و پس از کشتن وی حکومت نیریز را به حق وردی سلطان واگذار کرد. یعقوب خان به دلیل اختلاف با بیگناش خان افشار، عباس خان عموی وی را به عنوان حاکم کرمان منصوب و به آن‌جا فرستاد. اگرچه بیگناش خان موفق به شکست و قتل عباس خان شد، اما یعقوب خان پس از تصرف یزد و کشتن بیگناش خان، خودسرانه یوسف خان افشار هم دست خود را به عنوان حاکم کرمان منصوب و به آن‌جا فرستاد. همچنین، ندرخان پسر زینل خان، برادرزاده‌ی خود را به حکومت «ایرقو» و کرم سلطان، پسر عباس خان افشار را به حکومت بم منصوب کرد. یعقوب خان نه تنها خودسرانه حاکمان فارس و کرمان و یزد را عزل و نصب کرد، بلکه افرادی را که با حکم شاه عباس عازم نواحی گرمسیرات بودند، به مناطق دیگری فرستاد. از جمله حق وردی سلطان را که شاه عباس به حکومت «کربال» فرستاده بود، یعقوب خان به حکومت نیریز منصوب کرد [همان، ص ۸۰ - ۷۷] و ترکمان، ۱۳۵۰ : ۴۳۲ - ۴۲۰].

این اقدامات، برای شاه عباس بسیار سنگین و غیرقابل تحمل بود.

ارسال خلعت برای والی لار

یکی از اقدامات قدرت طلبانه و توسعه طلبانه‌ی یعقوب خان، ارسال خلعت برای ابراهیم خان، والی لار بود. موضوع حکومت لار با دیگر نواحی فارس فرق بسیار داشت. زیرا این حکومت در اختیار خانواده‌ای از خاندان‌های کهن ایرانی بود که با حفظ حکومت موروثی خود، اطاعت از دولت صفوی را پذیرفته بودند. یعقوب خان در سال ۹۹۸، به بهانه‌ی فرار یکی از مخالفانش به نام جنید بیگ، به لار رفت و از آن‌جا که کل ایالت فارس را ملک خود می‌پنداشت، با ارسال خلعتی

از ابراهیم خان خواست، هر چه زودتر جنید بیگ فراری را تحویل فرستاده‌ی وی دهد. یعقوب خان با این کار به والی لار گوشزد کرد، از این پس باید تابع فرمان وی باشد.

بنابراین گزارش اسکندر بیگ ترکمان، والی لار مخالفتی نکرد و به «طریق چاکران استقبال نمود، خلعت را پوشید» [ترکمان، ۱۳۵۰ : ۴۲۶]. اما بر اساس گزارش قریب به یقین ملا جلال الدین یزدی، چون تا این زمان رسم نبود که والی لار خلعت حاکم فارس را پوشد، ابراهیم خان نیز از پذیرفتن خلعت ارسالی یعقوب خان خودداری کرد [یزدی، ۱۳۶۶ :

۸۱]. این خبر باعث رنجش یعقوب خان و تصمیم‌گیری وی برای لشکرکشی به لار شد. ابراهیم خان والی لار پس از آگاهی از این موضوع، چند نفر را با مقداری هدیه و پیشکشی و نامه‌ای مبنی بر عذرخواهی و اعلام اطاعت به شیراز فرستاد و بدین ترتیب یعقوب خان از لشکرکشی به لار منصرف شد.

پذیرفتن عده‌ای از سران فراری قزلباش

از دیگر اقدامات مخالفت‌آمیز یعقوب خان، پذیرفتن عده‌ای از امیران فراری قزلباش در سال ۹۹۸ بود. ملا جلال الدین یزدی منجم می‌نویسد: «... و جمعی که از پایه‌ی سریر خلافت مسیر گریخته و پناه به او می‌آوردند، مثل مختار سلطان تکلو و غیره، در محافظت و اعزاز ایشان می‌کوشیدند» [همان، ص ۷۷]. ملا جلال الدین یزدی باز اشاره دارد که در رجب سال ۹۹۸، گروهی از ترکمانان از جمله اسماعیل قلی سلطان و گلابی بیگ، با دو برادرش، سلطان مراد و سلطان محمود و ۳۲ نفر دیگر از اصفهان به فارس نزد یعقوب خان فرار کردند. اسکندر بیگ ترکمان نیز این موضوع را تأیید می‌کند [ترکمان، ۱۳۵۰ : ۴۳۱].

این گروه، یعقوب خان را از مؤاخذه‌ی شاه در باب اموال و خزاین بیگناش خان بیمناک و وی را به نافرمانی و طغیان تحریک و تحریض کردند. اقدام یعقوب خان در پذیرفتن عده‌ای از امیران نافرمان و فراری قزلباش و حمایت از آنان، بیش از پیش بر بدبینی شاه عباس نسبت به وی افزود.

خودداری از رفتن به درگاه و ارسال هدایا

یعقوب خان پس از تسلط بر فارس و نواحی هم‌جوار با وجود تصاحب و تصرف اموال، اسباب، نقود و اجناس بسیار زیاد، هرگز تحفه و پیشکشی لایق به درگاه فرستاد. تنها پس از تصرف یزد و کشتن بیگناش خان از آن همه اموال و خزاین که به دست آورده بود، مقدار ناچیزی با سربریده‌ی بیگناش خان به درگاه فرستاد. او نه تنها پیشکش‌های مناسب ارسال نکرد، بلکه هنگام اقامت شاه عباس در

اصفهان در سال ۹۹۸ نیز از ارسال تحفه و رفتن به اردوی شاهی خودداری کرد. این اقدام یعقوب خان، بیش از پیش بر بدبینی و ناراضی‌تای شاه عباس نسبت به وی افزود. زیرا به قول مؤلف نقاوة الآثار: «چون موکب ظفر قران به اصفهان تشریف نزول داد، خان رفیع مقدار همچنان بر مسند اغترار تمکن ورزیده، به آستان بوسی مبادرت نموده...» [افوخته‌ای، ۱۳۷۳: ۳۳۱].

یعقوب خان یک بار با فرستادن خالق وردی بیگ به اصفهان پیغام داد که چون شیراز گنجایش اردوی شاهی را ندارد، چنانچه شاه دستور دهد، وی همراه امیران و سپاه فارس به درگاه خواهد آمد. اما با وجود موافقت شاه عباس، باز از رفتن به اصفهان خودداری کرد. شاه عباس هنگامی که به نشانه‌ی اتمام حجت کورحسن استاجلو را برای راضی کردن یعقوب خان به شیراز فرستاد، وی هر روز به عذر و بهانه‌ای از تسلیم شدن و رفتن به اصفهان خودداری کرد و کورحسن استاجلو نیز بدون نتیجه به اصفهان بازگشت. [ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳۲].

یعقوب خان اگرچه در هنگام نزدیک شدن اردوی شاهی به حوالی فارس، امت بیگ و میرزاخان بیگ را با مقداری هدایا به اردوی شاهی فرستاد، اما از آن‌جا که کاسه‌ی صبر شاه لبریز شده بود، این اقدام مورد پذیرش او قرار نگرفت.

لشکرکشی شاه عباس به فارس ۹۹۸ ق

ناآرامی‌های پی‌درپی ایالات یزد، کرمان، اصفهان و فارس و اختلافات و منازعات حاکمان این ایالات، به‌خصوص اقدامات خودسرانه‌ی یعقوب خان ذوالقدر، حاکمیت دولت مرکزی را در این ایالات متزلزل و ایالات مذکور را به ملوک الطوایفی گرفتار کرده بود. شاه عباس با وجود تاخت و تاز از بکان و عثمانیان به نواحی شرقی و غربی، با استناد به سخنی از شاه تهماسب که گفته بود: «هرگاه کرم در میان درخت است، مضرت می‌رساند از بیرون چه توان کرد» [قمی، ۱۹۶۴: ۵۸] تصمیم گرفت شورش‌های داخلی را سرکوب کند، بنابراین در اواخر صفر یا اوایل ربیع‌الاول ۹۹۸، از قزوین به جانب اصفهان حرکت کرد. در حوالی کاشان، فرستادگان یعقوب خان سر بریده‌ی بیگ‌تاش خان را با مقداری هدایای ارسالی به شاه عباس تقدیم کردند. شاه عباس در اوایل ربیع‌الثانی ۹۹۸ به اصفهان رسید و مدتی برای ساماندهی امور در آن‌جا توقف و اقامت کرد. اقدامات شاه عباس در این مدت به منظور راضی کردن یعقوب خان برای آمدن به اردوی شاهی نتیجه‌ای نداشت. شاه عباس آخرین بار کورحسن استاجلو را برای مذاکره با یعقوب خان به شیراز فرستاد. کورحسن پس از مذاکرات زیاد، موفق نشد یعقوب خان را راضی کند و بدون نتیجه به اصفهان بازگشت و گزارشی از طغیان وی را به عرض شاه عباس رساند.

شاه عباس در اوایل شعبان ۹۹۸، به قصد سرکوبی یعقوب خان به جانب شیراز حرکت کرد. یعقوب خان پس از آگاهی از حرکت شاه عباس، هیأتی به سرپرستی میرزاجان بیگ، وزیرش، به منظور

عذرخواهی از شاه و متصرف کردن او از لشکرکشی به اصفهان فرستاد. فرستادگان یعقوب خان در یزد به اردوی شاهی وارد شدند. شاه عباس نه تنها به سخنان و درخواست‌های فرستادگان یعقوب خان توجهی نکرد، بلکه میرزاجان بیگ را برای وادار کردن یعقوب خان به تسلیم بدون قید و شرط، به شیراز برگرداند [یزدی، ۱۳۶۶: ۹۱ و افوخته‌ای، ۱۳۷۳: ۳۴۸-۳۴۷]. یعقوب خان چون می‌دانست در صورت آمدن شاه عباس به فارس دیگر لشکر و رعیت فارس فرمانبردار و مطیع نخواهند بود [قمی، ۱۹۶۴: ۶۸]، در دهم شعبان ۹۹۸، با جمعی از سپاهان خود به قلعه‌ی استخر رفت. درحالی‌که اردوی شاهی به ییلاق «کوشک زرد» فارس رسیده بود، ترس و هراس هواداران یعقوب خان را فراگرفته بود. چنان‌که گروهی از سپاهیان یعقوب خان با خودداری از رفتن به قلعه به شیراز برگشتند و گروهی دیگر ندای «شاهسیون» سرداند و به جانب اردوی شاهی رفتند.

از طرف دیگر، بزرگان و اعیان شیراز با توصیه‌ی امیر ابوالمحمد انجو، از اعظام سادات و نقبای فارس، با اجتماع در مسجد جامع شهر، ابوالقاسم خلیفه‌ی «الکسانلو» را تا هنگام ورود شاه عباس به عنوان مسؤول حفظ نظم و امنیت شهر تعیین کردند [یزدی، ۱۳۶۶: ۹۲-۹۱]. یعقوب خان با آگاهی از عدم انسجام و اتحاد سپاهش و شورش اهالی شیراز، راهی جز قلعه‌داری ندید. شاه عباس از اردوگاه کوشک زرد گروهی از سپاهیان قزلباش و اهالی فارس را مأمور محاصره و تسخیر قلعه‌ی استخر کرد و خود س از مدتی توقف در کوشک زرد، در بیست و چهارم رمضان ۹۹۸، در میان استقبال اعیان و اهالی وارد شیراز شد [همان، ص ۹۴؛ ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳۲؛ و قمی، ۱۹۶۴: ۷۰].

چگونگی تسلیم شدن و قتل یعقوب خان

یعقوب خان در حدود پنج ماه از شعبان تا ذیحجه‌ی ۹۹۸ در قلعه‌ی استخر در محاصره بود. شاه عباس چون در این مدت از تسلیم شدن یعقوب خان و کارآمدی محاصره اثری ندید، مصمم شد تا با سلاح تدبیر وی را از قلعه بیرون کشد. بنابراین، در اوایل ذیحجه، درحالی‌که در نواحی استخر مشغول کار بود، به یعقوب خان پیغام داد که: «خاطر اشرف به او مایل است و همیشه در مجلس بهشت آئین یاد او می‌کنیم. به عبت خود را پایبند سلسله‌ی وحشت گردانیده. هرگاه خیالات فاسد از دل بیرون کرده، به ملازمت آید، فراخور اخلاص منظور نظر و الثفات خواهد بود» [ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳۴].

یعقوب خان پس از مشورت با میرزاجان بیگ وزیر به شاه عباس پیام داد که اگرچه از بنده کاری سر زنده است که موجب رنجش خاطر شاه شده باشد، اما به دلیل ترس و هراس از غضب شاهی و سعایت و عداوت مغرضان، جرأت بیرون آمدن از قلعه را ندارم. هرگاه شاه سوگندنامه‌ای مشتمل بر عفو و بخشش، تأمین جانی، تفویض حکومت فارس و ترک محاصره‌ی قلعه بفرستد، وی نیز به نشانه‌ی

حسین خان قاجار، یعقوب خان را بلند کرد و بر زمین زد. یعقوب خان چون منزلت خود را بالاتر از آن می دانست که کسی جرأت چنین اهانتی به او را داشته باشد، به شدت اعتراض کرد. حسین خان قاجار با دشنام به یعقوب خان گفت: «ای نمک به حرام، با این اعمال و افعال که از تو به ظهور آمده، چه توقع داری؟» [ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳۶]. در این هنگام، شاه عباس با نگاه عتاب آمیزی خطاب به یعقوب خان گفت:

«از جانب ما بود ترا نشو و نما

این سرکشی از بهر چه کردی با ما؟

نشاخت چو قدر تربیت ذات بدت

انداخت ترا نیک به زنجیر بلا» [یزدی، ۱۳۶۶: ۹۵۸].

یعقوب خان پس از این دریافت به چه سرنوشت شومی دچار شده است. شروع به تضرع و زاری کرد، اما فایده ای نداشت. آن گاه یعقوب خان را با حالت دست بسته و سر شکسته و برهنه در دیوانخانه نگاه داشتند و به دستور شاه عباس رفقا و سران سپاه او را که منتظر ورود بودند، یکی یکی اجازه ی ورود دادند و گروهی از غلامان شاهی، آنان را با شمشیر تکه تکه می کردند. به توصیه ی شاه عباس، نامه هایی به مهر یعقوب خان برای برخی هم دستان وی به مضمون این که شاه شما را مورد عفو و بخشش قرار داده است، هر چه زودتر به درگاه بیاورد فرستاد. آنان فریب این نامه ها را خوردند و به محض رسیدن به درگاه، به همان سرنوشت دچار می شدند. افرادی چون ترابی بیگ، مختار سلطان، بوداق فراگونه، ابوالفتح شاملو، ابوالقاسم سلطان حاجی لُر و چند نفر دیگر که در تحریک و همکاری با یعقوب خان نقش زیادی داشتند، کشته شدند.

به قول مرحوم نصرالله فلسفی، حدود ۲۵ نفر از هم دستان یعقوب خان به امید عفو به درگاه آمدند و همگی کشته شدند [فلسفی، ۱۳۴۵: ۱۳۰]. در این روز، حدود ۱۵۰ نفر از هم دستان یعقوب خان به قتل رسیدند [میرهاشم محدث، ۱۳۶۱: ۵۱]. شاه عباس آن روز با صرف نظر از کشتن یعقوب خان وی را به زندان انداخت. زیرا می خواست به وسیله ی وی، امت خان و اهل قلعه را وادار به تسلیم و تحویل قلعه کند. غروب آن روز اجساد تکه تکه شده ی سرداران و هم دستان یعقوب خان را برای عبرت دیگران به دار و ریسمان کشیدند. آن گاه حسب الحکم شاه عباس، نامه ای به مهر و امضای یعقوب خان برای امت خان و اهل قلعه مبنی بر تحویل قلعه ارسال شد. اهل قلعه چون پیش از این، از دستگیری یعقوب خان و قلع و قمع همراهانش اطلاع یافته بودند و از طرف دیگر، از رمز و نشانه ی معهود مابین یعقوب خان و امت خان خبری نبود، بنابراین با خودداری از تحویل قلعه، در صدد مقاومت برآمدند و به فرستادگان شاه گفتند: «که یعقوب خان نباشد، امت خان نباشد» [یزدی، ۱۳۶۶: ۹۹]. شاه عباس از این که اهل قلعه به توصیه ی یعقوب خان از تخلیه و تحویل قلعه خودداری کردند، بسیار خشمگین شد. از این رو دستور شکنجه و قتل یعقوب خان را به عده ای از ذوالقدرها داد که از وی کینه داشتند.

وفاداری و فرمانبرداری، قلعه را ترک و به درگاه خواهد آمد. شاه عباس پس از موافقت با درخواست های یعقوب خان، خلعت و سوگندنامه ای برای وی فرستاد.^۲ یعقوب خان پس از این، با واگذاری قلعه ی استخر به یکی از افراد مورد اعتماد خود به نام امت خان ذوالقدر، آماده ی ترک قلعه شد. او پیش از ترک قلعه، با امت خان شرط نهاد که فقط با آمدن خودم یا آوردن انگشترم در قلعه باز شود و به صرف آوردن نامه ای به مهر و امضای من، از باز کردن در قلعه خودداری کنید. پس از این تمهیدات، در روز هجدهم ذیحجه ی ۹۹۸ با جمعی از نزدیکان و امیران خود به شیراز رفت.

بدین گونه شاه عباس نه به «امداد لشکر»، بلکه به «سلاح تدبیر»، یعقوب خان را از قلعه بیرون کشید و مترصد فرصت و بهانه ی لازم برای کشتن وی بود. شاه عباس ظاهراً هنگام نوشتن سوگندنامه ی عضو یعقوب خان شرط کرده بود، فقط سه روز به آن عهد و سوگندنامه وفا کند [فلسفی، ۱۳۴۵: ۱۲۸]. یعقوب خان اگرچه پس از تسلیم همچنان خود را حاکم فارس می دانست و با نهایت عزت و احترام در دولتخانه رفت و آمد داشت، اما برخی سخنان و کارهای وی از جمله عدم تخلیه ی قلعه ی استخر و تحویل ندادن آن، تدارک نقشه ی توطئه آمیز برای کشتن شاه عباس، برخورد و رفتار غرورآمیز و متکبرانه با درباریان، مورد عتاب و خطاب قرار دادن میرزا لطف الله وزیر در باب حساب مالیات فارس و دراز کردن پای خود در حضور میرزا لطف الله برای بوسیدن، در حضور شاه، باعث تحریک خشم فرخورده ی شاه عباس شد.

یعقوب خان صبح روز سه شنبه بیست و دوم ذیحجه ی ۹۹۸ از شاه عباس خواست که به درباریان دولتخانه فرمان دهد، مانع و مزاحم رفت و آمد ملازمان و سران سپاه وی به دیوانخانه نشوند. شاه عباس که پیش از این، از نقشه ی توطئه آمیز یعقوب خان علیه خود آگاه شده بود، اگرچه به ظاهر تقاضای او را پذیرفت، اما همان روز تصمیم به دستگیری و قلع و قمع یعقوب خان و یارانش گرفت. شاه عباس روز بیست و دوم ذیحجه، یکی از مقربان و دلچکان خود به نام کچل مصطفی بیگ افشار را کشت. علت این اقدام را باید هم دستی و همکاری کچل مصطفی با یعقوب خان در تدارک نقشه برای کشتن شاه عباس و اطلاع یافتن شاه از این توطئه دانست. شاه عباس پس از این، به بایزید بیگ استاجلو، مسؤول درگاه دیوانخانه و دیگر درباریان دستور داد، کسی بدون اجازه به دیوانخانه داخل یا خارج نشود و هرکسی داخل شد، بدون دستور وی اجازه ی خروج ندهند [ترکمان، ۱۳۵۰، ۴۳۵؛ یزدی، ۱۳۶۶: ۹۸-۹۷؛ افروشته ای ۱۳۷۳: ۳۶۰-۳۵۸]. پس از این تمهیدات به دیوانخانه رفت. یعقوب خان با همان تکبر و غرور قبلی وارد مجلس شد و میرزا لطف الله وزیر را در باب حساب مالیات فارس مورد عتاب و خطاب قرار داد. میرزا لطف الله وزیر جواب داد، در صورت دستور شاه عباس، در یک لحظه تمام حساب مالیات فارس را به او ارائه خواهد داد. در این هنگام به اشاره ی شاه،

آنان یعقوب‌خان را پس از چند روز شکنجه و آزار و تحقیر به طرز فجیعی کشتند.

شاه عباس پس از قتل یعقوب‌خان، رسماً بنیادبگ ذوالقدر را به لقب خانی و حکومت ایالت فارس سرافراز و مأمور تسخیر قلعه‌ی استخر کرد. پس از دستگیری یعقوب‌خان، اهل قلعه‌ی استخر تحت امرت خان، بیش از یک هفته از تسلیم و تحویل قلعه خودداری کردند. سرانجام گروهی از سپاهان بنیادخان پس از یک هفته محاصره، با همکاری برخی از افراد امت‌خان که از قلعه‌داری خسته شده بودند، به قلعه راه یافتند. بنیادخان و سپاهش در روز اول محرم ۹۹۹، از دو طرف به قلعه یورش بردند و امت‌خان و هوادارانش را شکست دادند [یزدی، ۱۳۶۶: ۱۰۲؛ قمی، ۱۹۶۴: ۸۱؛ و ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳۶]. بدین ترتیب شاه‌عباس پس از پنج ماه، با زحمت زیاد و تدابیر توطئه‌آمیز، موفق شد قیام یعقوب‌خان را سرکوب و قلعه‌ی استخر را تصرف کند. به قول مؤلف «زبده التواریخ»، قلعه‌ی استخر اولین قلعه‌ای بود که به تصرف شاه‌عباس درآمد [استوفی، ۱۳۷۵: ۹۲].

سخن آخر

شورش یعقوب‌خان به عنوان یکی از عناصر گریز از مرکز در مخالفت با «راهبرد اصلاحات تمرکزگرایانه» شاه‌عباس، ماهیت جنبشی اجتماعی را نداشت. زیرا یعقوب‌خان به عنوان یکی از امیران قزلباش، با تکیه بر ریاست ایل ذوالقدر و منصب حکومت فارس و با توسل به بخشی از نیروی قبیله‌ای خود، علیه شاه‌عباس قیام کرد. یعقوب‌خان اگرچه با استفاده از ابزار و روش‌های گوناگون قدرت خود را تثبیت و قلمروی خود را توسعه داد، اما از بررسی منابع برمی‌آید که از حمایت اهالی بومی به خصوص شهرنشینان برخوردار نبوده است. زیرا هنگام لشکرکشی شاه‌عباس، بزرگان شیراز علیه یعقوب‌خان شورش و عمال وی را از شهر بیرون کردند و خود زمام‌اداره‌ی شهر را به دست گرفتند. هم‌زمانی قیام یعقوب‌خان با قتل مرشد قلی‌خان استاجلوی وکیل السلطنه با توجه به روابط سابق آنان، تا اندازه‌ای نقش و تأثیر این حادثه بر قیام وی را نشان می‌دهد. زیرا یعقوب‌خان پس از حادثه‌ی قتل مرشد قلی‌خان دریافت که در «نظم‌نویس عباسی» هیچ‌کس، حتی نزدیک‌ترین افراد به شاه هم مصونیت ندارد. بنابراین، بیش از پیش درصدد مقابله و مقاومت در برابر شاه‌عباس برآمد.

عواملی چون افراط و تفریط یعقوب‌خان در برخورد با شاه‌عباس، عدم تناسب منطقی میان هدف‌های یعقوب‌خان با شرایط و امکاناتش، عدم برخورداری یعقوب‌خان از یک پشتوانه‌ی فکری و تئوری سیاسی-اجتماعی در قیام، نابرابری قدرت نظامی-اقتصادی یعقوب‌خان در برابر دولت مرکزی، اختلاف درون قبیله‌ای ذوالقدرها و عدم حمایت جدی علما و سادات و بزرگان شیراز، سبب ناتوانی یعقوب‌خان در کسب مشروعیت و زمینه‌ساز انفعال و شکست قیام وی شد. شاه‌عباس با صرف وقت زیاد، به کارگیری نیروی بسیار، توسل به حيله و نیرنگ

و بهره‌برداری از اختلافات داخلی ذوالقدر، موفق شد یعقوب‌خان را سرکوب کند. سرکوب او برای دولت صفوی نتیجه‌های مهمی داشت. زیرا شاه‌عباس با سرکوب او، نیمه‌ی جنوبی ایران از جمله ایالاتی چون فارس، یزد، کرمان، اصفهان و کهگیلویه را از وجود عناصر متمرّد و نافرمان پاکسازی کرد. اگرچه بعدها در برخی از این ایالات ناآرامی‌هایی پدید آمد، اما هرگز خطری چون قیام یعقوب‌خان در این ایالات علیه شاه‌عباس رخ نداد. با سرکوب قیام یعقوب‌خان و انعقاد معاهده‌ی صلح با دولت عثمانی (معاهده‌ی استانبول یکم) در همین روزها، فرصت بهتری نصیب شاه‌عباس برای سرکوب دیگر قیام‌ها و برقراری امنیت و آرامش و اجرای اصلاحات تمرکزگرایانه شد.

زیرنویس

۱. در منابع صفوی، چون عالم‌آرای عباسی، تاریخ عباسی، نقاوه‌الانار و خلاصه‌التواریخ، اشاره‌ای به این ادعای یعقوب‌خان نشده است، اما میرزا حسن فسایی در فارسنامه و نصراله فلسفی در جلد سوم تاریخ زندگانی شاه‌عباس اول، به این ادعای یعقوب‌خان بدون ذکر مأخذ اشاره کرده‌اند.

۲. نظر مورخان در مورد افرادی که خلعت و سوگندنامه را برای یعقوب‌خان به قلعه برده‌اند، متفاوت است. اسکندربیک ترکمان از میرزا جان‌بیک وزیر یعقوب‌خان برده است: ص ۴۳۴؛ محمودین هدایت‌اله افوشته‌ای از امرای عظام حسین‌خان و الله‌وردی‌خان نام برده است: ص ۳۵۴؛ ملا جلال‌الدین یزدی امام وردی سلطان استاجلو و حسین‌خان فاجار نام برده است. ص ۹۶-۹۷؛ مرحوم نصراله فلسفی از شیخ بهایی نام برده است: ص ۱۲۸.

منابع

۱. افوشته‌ای، محمود. نقاوه‌الانار. به اهتمام احسان اشراقی. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم. ۱۳۷۳.
۲. ترکمان، اسکندربیک. تاریخ عالم‌آرای عباسی. جلد اول. تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم. ۱۳۵۰.
۳. یزدی، جلال‌الدین. تاریخ عباسی. به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران. انتشارات وحید. ۱۳۶۶.
۴. تاریخ قزلباشان. به اهتمام میرهاشم محدث. تهران. انتشارات بهنام. ۱۳۶۱.
۵. غفاری، قاضی احمد. تاریخ جهان‌آرا. تهران. کتاب‌فروشی حافظ. ۱۳۴۳.
۶. نویدی شیرازی، عبدی بیک. تکمله‌الآخبار. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران. نشرنی. ۱۳۶۹.
۷. رهبرین، نظام‌ایالات در دوره‌ی صفویه. ترجمه‌ی کیکاوس جهان‌داری. تهران. نگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۹.
۸. تاجبخش، احمد. ایران در زمان صفویه. شیراز. نوید. ۱۳۷۲.
۹. فلسفی، نصراله. تاریخ زندگانی شاه‌عباس اول. جلد سوم. تهران. انتشارات دانشگاه تهران. چاپ دوم. ۱۳۴۵.
۱۰. قمی، قاضی احمد. خلاصه‌التواریخ. به تصحیح هانس مولر. ویسبادن: انتشارات فرانتس اشتاینر. ۱۹۶۴.
۱۱. حسینی فسایی، میرزا حسن. فارسنامه. تهران. انتشارات کتابخانه سنایی. بی‌تا.